



نولیبرالیسم ما را به سمت اقدامات فردی در مبارزه با تغییر اقلیم سوق داده است

علیه سرمایه‌داری سبز

مارتین لوکاس · ترجمه: محمدرضا جعفری

آیا شما به کسی پیشنهاد می‌دهید که با پرتاب حوله خانه‌ای آتش گرفته را خاموش کند؟ یا با مگس‌کش دستی به مصاف اسلحه برود؟ انبوه اندرزهایی که ما در مورد تغییر اقلیم می‌شنویم، اندرزهایی که به‌ندرت می‌تواند با طبیعت این‌بحران جور دربیاید، این‌گونه‌اند. ایملی دریافت کرده‌ام شامل سسی گزینه پیشنهادی برای تبدیل دفتر کارم به یک دفتر سبز؛ استفاده از قلم‌هایی با قابلیت مصرف دوباره، بازآرایی مجدد اتاق با رنگ‌های روشن و عدم استفاده از آسانسور. در بازگشت به خانه، بالا رفته از پله و نفس‌نفس‌زان، می‌توانم تغییرات دیگری انجام دهم: تعویض چراغ‌ها، خرید سبزیجات محلی، خرید لوازم سازگار با محیط‌زیست و کم‌مصرف و نصب صفحه‌های خورشیدی بر پشت‌بام خانه‌ام. و درکنار همه این‌ها مطالعه‌ای که اخیراً منتشر شده ادعا می‌کند بهترین راه مقابله با تغییرات اقلیمی را یافته است: سوگند بخورم هیچ‌گاه بچه‌دار نشوم.

این احکام فراگیر و مشوق اقدامات فردی، به یمن تبلیغات و کتاب‌های درسی و کارزارهای محیط‌زیستی جریان اصلی، به‌ویژه در غرب، به همان اندازه هوایی که نفس می‌کشیم طبیعی به نظر می‌رسد. اما این احکام بهتر از این نمی‌توانند با زرق‌وبرق‌شان ما را فریب دهند. همان زمانی که ما به سبزکردن زندگی شخصی‌مان مشغولیم، ابرشرکت‌های سوخت فسیلی تلاش‌های ما را بی‌ربط و بی‌اثر می‌کنند: با خرابی‌های ناشی از انتشار گازهای گلخانه‌ای از سال ۱۹۸۸ به این‌سو، تنها صد شرکت مسئول انتشار ۷۱ درصد از گازهای گلخانه‌ای‌اند، عددی خیره‌کننده. شما به آن صفحه خورشیدی و این خودکار دوبارمصرف فکر می‌کنید، آنها به آتش‌کشیدن سیاره، آزادی عمل این ابرشرکت‌ها در آلایندگی – و ترویج راه‌حل‌های بی‌پایه در سبک زندگی – تصادفی نیست بلکه نتیجه جنگی است ایدئولوژیک که در ۴۰ سال گذشته برضد امکان کنش جمعی در جریان بوده است با موفقیتی زیرانگار، اما نه غیرقابل بازگشت.

پروژه سیاسی نولیبرالیسم که با تاجر و ریگان به اوج خود رسید دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: اول برچیدن هرگونه مانع بر سر راه اعمال قدرت فردی یا جدوجساب و غیرباسبخو و دوم جازدن آن به‌عنوان هرگونه اراده عمومی دموکراتیک، و کارکرد سیاست‌های مشخصه آن چون خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، کاهش مالیات‌ها و تبادلات آزاد تجاری این‌هاست: بازگذاشتن دست ابرشرکت‌ها در انباشت سودهای کلان، انگاشتن جوزمین به مثابه چاه تخلیه فاضلاب و قلم‌کردن پای توانایی‌های ما، از طریق ابزارهای دولت، در طرح و برنامه‌ریزی برای رفاه عمومی.

نخسگان هرگونه نظارت جمعی را بر قدرت ابرشرکت‌ها هدف گرفته‌اند:

شاید هیچ سوژه‌ای بهتر یا واقعی‌تر یا – به بیانی

دقیق‌تر – درون‌ماندگارتر از یک کودک، از مفهوم و اهمیت «تکرار» آگاه نباشد. کودک، در هر زمان و مکانی، آماده است تا هر کنشی‌ای را در رابطه با هر چیزی، به هر کسی و هر کلامی، از طریق مکانیسم تکرار، به یک کنش ناب بدل سازد. اما کنش چگونه به کنشی ناب بدل می‌شود؟ کنش ناب چگونه‌کنشی است؟ کنش‌ها یا معطوف به یک هدف و نتیجه‌اند یا کنش‌هایی‌اند عاری از هدف / نتیجه‌گرایی. به زبانی دیگر: کنش‌های معطوف / منتظر پایان یا کنش‌هایی پیوسته – در میان کنش‌ها و رفتارهایی وجود دارند که هنوز اانونز در زمانه کار و کار-گری و سودمندی رخ می‌دهند. فی‌المثل، آن‌که برای دقایقی نه‌چندان کوتاه بی‌وقفه تخمه می‌خورد درواقع چه می‌کند؟ تخمه‌خوردن چه کنشی است؟ و چرا رخ می‌دهد؟ مگر نه‌اینکه تخمه‌شکستن کنشی است بلاهت‌بار، بیهوده و اتلاف‌گر وقت و انرژی؟ اما به‌هرحال کنشی است که انسان، به با این حالت و البته حالت‌های مختلف دیگر هم، انجامش می‌دهد؛ واژه «هله‌هوله» به خوردنی‌هایی اطلاق می‌شود که ارزش غذایی اندکی داشته و اغلب برای سلامتی نامناسب و مضرنه. اما این تمامی آن چیزی نیست که در مورد پدیده‌های مشمول واژه هله‌هوله می‌بایست می‌توان گفت. به نظر می‌رسد هله‌هوله‌گی نیز، همچون تمامی میل‌ها یا مطلوبات دیگر جان انسانی، در نظام کاپیتالیسم، و البته کاپیتالیسم آمریکایی‌شده (اغلب ایزه‌های هله‌هوله‌گون ابداع گفتمان صنعتی آمریکاست) – علی‌رغم بهشت‌نمایی‌اش– راهی دیگر و تحریف‌یافته‌تر را پی گرفته است. ضروری است که در میانه چنین بحثی، تاریخ و شرایط تاریخی نیز به‌عنوان عاملی همیشه‌موثر در نظر گرفته شود تا مبدا فضیلت و اخلاق جایگزین ضرورت منطقی گردد. در دوره‌های پیشاصنعتی و کهن: (۱) خوراکی‌های طبیعی و خام، که به‌راحتی جویده نمی‌شده‌اند، رایج‌تر از زمانه کنونی بوده‌اند و ازین‌رو، لاجرم، حرکت تکراری فک مکرر بوده (۲) آدمی امکان بیکارشدگی بیشتری داشته و ازین‌رو، لاجرم، نیازمند کنش‌هایی بوده تا این بیکاری را به زمانی برای انجام کنش‌های ناب یا بازی‌گون بدل سازد؛ به یاد بیاوریم تمامی بازی‌هایی را که با نگاهی امروزی به نام بازی‌های محلی / بومی می‌شناسیم. می‌توان گفت در چنین شکلی از زندگی شکاف میان کار و زمان فراغت، صفر نباشد، اگر ناچیز است. هله‌هوله نامی است بر تمامی آن پدیده‌هایی که می‌خواهند برسانند حسی

اندیشه



زودبنده‌ها و کمک‌های مالی شرکت‌ها، ضمن بی‌محتواکردن دموکراسی، مانعی بر سر راه سیاست‌های سبز بوده و همچنان به سوخت‌های فسیلی سوسپید پرداخته، و تا حد امکان حقوق تشکل‌هایی مثل اتحادیه‌ها را پامال کرده، اتحادیه‌هایی که موثرترین ابزار کارگران برای کاربست قدرت جمعی است.

درست همان زمانی که تغییرات اقلیمی به پاسخ‌های جمعی نو نیاز دارد ایدئولوژی نولیبرال بر سر راه ایستاده است. چرا؟ چون اگر بخواهیم انتشار گازهای گلخانه‌ای را هر چه‌سریع‌تر کاهش دهیم می‌بایست بر همه وردهایش در مورد بازار آزاد غلبه کنیم؛ به کنترل عمومی در آوردن شبکه حمل‌ونقل ریلی و بخش انرژی و صنایع، اجبار ابرشرکت‌ها به محو تدریجی سوخت‌های فسیلی و افزایش مالیات‌ها برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقلیم‌محور (Climate-Ready) و انرژی‌های نوشونده، به آن شکل که صفحه‌های خورشیدی را نه فقط آن‌که از پس هزینه‌هایش برمی‌آید که هرکسی بتواند بر سقف خانه‌اش نصب کند.

نولیبرالیسم نمتها موفق شده فهرست بالا از لحاظ سیاسی غیرواقعی به حساب باید بلکه سعی کرده آن را به لحاظ فرهنگی هم دور از ذهن جلوه دهد. نولیبرالیسم با ضیافت نفع شخصی و رقابتی‌اش، با فردگرایی شدیدش و با تبدیل عطوفت و همبستگی به امری مایه شرمساری، پیوندهای جمعی ما را فروپاشیده است. نولیبرالیسم همچون سمی ضداجتماعی و مودی، به آن شکلی که در موعظه‌های مارگارت تاجر آمده، شیوع یافته است: «چیزی به اسم جامعه وجود ندارد».

بررسی‌ها نشان می‌دهد مردمی که در چنین اوضاع‌واحوالی رشد کرده‌اند بیشتر فردمحور و مصرف‌گرا شده‌اند. غرق در فرهنگی که به ما می‌گوید خود را چون یک مصرف‌کننده ببینیم نه یک شهروند، به خود متکی باشیم نه در پیوند با دیگران، جای شکفتی نیست که ما در مواجهه با موضوعی که به کل سیستم برمی‌گردد گروه‌گروه به تلاش‌های فردی و بی‌تأثیر روی آوریم. ما همگی فرزندان تاجریم. حتی پیش از ظهور نولیبرالیسم، اقتصاد سرمایه‌داری توانسته بود به مردم بقبولاند آسیب‌های ناشی از مسایل ساختاری که سیستم استثمارگر – فقر، بیکاری، نظام سلامت بی‌مایه، عدم کامیابی – درواقع ناشی از بی‌عرضگی شخصی است. نولیبرالیسم این خودنکوخی درونی‌شده را گرفت و آن را تقویت کرد. به شما می‌گوید نه‌تنها باید به‌خاطر عدم امنیت شغلی احساس گناه و شرم کنید یا به خاطر وام‌های کلان و تحمل فشار کار و اضافه‌کاری بیشتر برای گذراندن زمانی با دوستان، بلکه حال باید بار گناه و مسئولیت فروپاشی و اضمحلال بالقوه زیست‌محیطی را هم به گردن بگیری.

نابودی کودکی

کریم میرزا‌ده‌ری

از زمان فراغت و نیز پرتکنده این شکاف در عصر جدید باشند. از سویی زمانی مواد مشمول مکانیسم «تکرار-بیهودگی» مصادی مقوی برای جان و تن آدمی بوده‌اند؛ یعنی یک نیاز درون‌بودن برای زیستن (فی‌المثل آنچه امروز به‌عنوان آدامس می‌شناسیم، زمانی شیره مقوی گیاهان بوده)، و از سوی دیگر، چنین مکانیسمی می‌تواند نشان‌گر قسمی دانش بنیادین در باب حیات باشد، و نه صرفاً یک عمل واکنشی و خوش‌باشانه درمقابل زمانه. دانشی که کنش ناب را ممکن و طلب می‌کند، کنشی میرا از نتیجه و پایان (خود واژه «هله‌هوله» نیز، در مقام یک مفهوم، هم دربردارنده بردار تکرار است و هم بیهودگی؛ یک واژه بی‌معنی، و به بیانی دقیق‌تر ایسورد). به‌بیانی دیگر، کنش‌های ناب / بازی‌گون موردنظر این نوشتار، برآمده از میل به حیات‌اند و نه اموری ازبیرون‌تحمیل‌شده؛ که نه تهدیدکننده بدندن و نه اعمالی واکنشی، جبران‌ساز و درمان‌گرانه. امروزه تحقیق ارزش مصرف به نمایش بیاورگون مصرف تغییر چهره داده است.

جدی‌ترین و اخلاقی‌ترین رفتارها، بااهمیت‌ترین و ضروری‌ترین شیء‌ها، و مقدس‌ترین یا معنی‌دارترین

کلمه‌ها، اگر به دست کودک بیفتند، بلافاصله به کنش‌هایی ناجدی و نااخلاقی، به اشیایی پیش‌پاافتاده



این درست که ما به مردمی نیاز داریم که کمتر مصرف کنند و جایگزین‌های کم‌کربن – مانند احداث مزارع پایدار، ابداع ذخایر باتری، گسترش روش‌های بدون پسماند – خلق کنند. اما این انتخاب‌های فردی زمانی به حساب خواهد آمد که سیستم اقتصادی بتواند انتخاب‌های قابل اعتماد و محیط‌زیستی برای همه فراهم کند نه‌فقط برای رفه‌ران یا آنها که دل به دریا می‌زنند.

وقتی حمل‌ونقل عمومی به‌صرفه‌در دسترس نباشد مردم با خودرو سفر می‌کنند. وقتی مواد غذایی ارگانیک محلی گران باشد مردم همچنان سراغ فروشگاه‌های عرضه‌کننده موادغذایی با فرآورنده‌های برمصرف سوخت فسیلی (fossil fuel-intensive) می‌روند. اگر سیل بی‌پایان تولید انبوه کالاهای ارزان ادامه داشته باشد آنها می‌خرند و می‌خرند و می‌خرند. این تردستی نولیبرالیسم است: ترغیب ما به اینکه با خرج از جیب خودمان به سراغ تغییرات اقلیمی برویم به‌جای آنکه با قدرت و سیاست سرکله بزنیم.

مصرف‌گرایی زیست‌محیطی شاید کفاره گناهان شما باشد اما این تنها جنبش توده‌ای است که توان اصلاح و تغییر مسیر بحران اقلیم را دارد. این امر نیازمند این است که ما در وهله اول به طور قاطع و از لحاظ ذهنی از قالب افسون‌کننده نولیبرالیسم به‌درآیم؛ از تفکر فردی.

خبر خوب این است که ضرران انسانی برای به‌هم‌پیوستن خاموش‌شدنی نیست. خیال‌پردازی جمعی بار دیگر سیاست را به صحنه بازکرده‌اند است. جنبش عدالت اقلیمی خطوط لوله را متوقف کرده، اجبار به کاهش سرمایه‌گذاری در بخش سوخت‌های فسیلی را موجب شده و موفق به کسب حمایت صد‌صدی از اقتصادهای مبتنی بر انرژی پاک در شهرها و دولت‌ها در سرتاسر جهان شده است. پیوندهای جدیدی بین مسئله سیاهان، حقوق مهاجران و بومیان و مبارزه برای دستمزدهای بیشتر در حال شکل‌گیری است. بر پایه چنین جنبش‌هایی است که به نظر می‌رسد احزاب سیاسی بالاخره آماده‌اند از جزیمت‌های نولیبرالیسم دست بردارند. مانند آنچه جرمی کوربین در مانیفست کارگری‌اش درباره پروژه بازتوزیعی برای مواجهه با تغییرات اقلیمی شرح داد: بازسازی عمومی اقتصاد و یافشاری بر خلع ید الیگارشی دیوانه‌غول‌های تجاری.

پس هوجب بکازید و دوچرخه‌سواری کنید، چیزی که هم خشنودتان می‌سازد و هم سالم نگه‌تان می‌دارد. ولی دیگر وقت آن است دست از آزار خویش برای چگونه سبززیستن در زندگی شخصی برداریم و شروع کنیم به خلع قدرت از شرکت‌های بزرگ.

منبع:گاردین

مشغول کوچک‌سازی، خردسازی و دمونتازکردن‌شان می‌شود، قسمی دیکتاستراتگیکون.

کودکی را می‌توان به سه شیوه فهم نمود: (۱) مرحله‌ای روان‌تانه و نیز کرنولوژیک در حیات فردی، (۲)مرحله‌ای تکامل‌گرایانه و نیز کرنولوژیک در حیات جمعی –تاریخی، و (۳) در مقام یک وهله هستی‌شناختی و کایرولوژیک. کودکی، چنان‌که جورجو اکامین در کتاب «کودکی و تاریخ» بحث می‌کند، چشمه‌ای است که هنوز از روی‌دادن باز نایستاده است؛ شکافی که نثر را می‌درد و شعر را در مقام یک هنیان می‌آغازد، آیین را می‌درد و شور بازی را درمی‌افکند، چرخه‌ها را به اسباب‌بازی بدل می‌کند. بدین‌ترتیب زبان به چیزی دیگر، در پشت یا وراه ارجاع نمی‌دهد و رها از بختگ پارادایم تفسیر، خودش را همرسانی می‌کند. شیء در خدمت کارکردهای بالغانه نیست و می‌تواند هر کاربرد دیگری را آزادانه احرارزند کند. و کنش، از ایده تاریخی فرج / پایان خلاصی می‌یابد؛ کنشی عین بیکاری که فی‌نفسه رهایی است.

کودکان امروز دیگر کمتر امور بالغ‌فعل را به بازی می‌گیرند. آنان نیز بلافاصله تحت عملکرد آپاراتوس‌ها(یی در هیات خانواده و مهدکودک، نیز موبایل و تبلت) امکان به‌بازی‌گرفتن و بیهوده / مکررساختن را از دست داده‌اند، کودکانی که خیلی زود در فرم هژمونیک سوزده- شهروند چپانده می‌شوند. نمود دیگر این‌بحران در فروگاهیدگی مکانیسم مکرر- بیهوده‌ساز در حالت مدرن و فراگیر وسواس قابل شناسایی است: تنوع کاذب کالاها و امکان انتخاب‌های کاذب جهان کاپیتالیسم، این نیرو/ مکانیسم را قلمروبندی نموده و امکان قلمروزدایی‌اش را کمیده است، و سوسات هر حاوی مکانیسم تکرار است، اما آن چیزی نیست که بتواند احرازکننده شق دیگر آن، یعنی بیهوده‌سازی نیز باشد. سوزه وسواسی همچنان در ماشین ساختارهای دوگانه‌ای چون حقیقی- کاذب، پاک- کثیف یا لذت-فسردگی (=یا این / یا آن) بی‌آنکه از کار بیندازدش، وول می‌خورد و هیچ بالقوه‌ای را ممکن نمی‌سازد؛ این بحران نه فقط بحرانی در یک خانواده می‌کند یا نه، بیشتر نگران اینم که کیچ و گول نباشد و آشپزم هم اگر زیاد دشنام بدهد بهتر از این است که ناپلذ باشد. قصد ندارم بگویم همگان چه باید کنند. بسا دیگران از این‌گونه اندرزها می‌دهند. من می‌گویم خودم چه می‌کنم.» (ص ۳۸)

جستارهای مونتنی

میشل دو مونتنی از جمله تأثیرگذارترین فیلسوفان رنسانس فرانسه است که تأثیر مستقیمی بر بسیاری از نویسندگان غرب داشته از جمله فرانسیس بیکن، دکارت، پاسکال، روسو، امرسون، آلبرت هیرشمن، نیچه، تسوایک، اریک هوفر و احتمالاً بر برخی از آخرین آثار شکسپیر. عمده شهرت او به‌جانداختن فرم «جستار» (essay) به‌عنوان یک ژانر ادبی برمی‌گردد. چنانکه از این واژه بر می‌آید جستار فرمی از نوشتن است که با سعی و خطا، کوشیدن و آزمون نسبت دارد. جستارنویسی به این معنا آزمودن یک ایده است. مونتنی در آثارش دست به ترکیبی بی‌سابقه می‌زند، ترکیبی از حکایات گاهویگاه و سرگذشت زندگی خود با بصیرت‌های فکری جدی. مجموعه جستارهای او دربردارنده برخی از تأثیرگذارترین جستارهایی است که تاکنون نوشته شده است. اخیراً بخش کوچکی از کتاب «جستارها»ی مونتنی در قالب سه جستار در مجموعه‌ای با عنوان «در باب دوستی» ترجمه شده است. اصل «جستارها» در سه کتاب است و صدوهفت گفتار. مترجم در مقدمه خود اظهار امیدواری کرده که ترجمه کل جستارها را که دو سال‌ونیم است سرگرم آن است به اتمام برساند. بیش از یک دهه قبل نیز گزیده‌ای از این جستارها را احمد سمیعی‌گیلانی با عنوان «تبّعات» به فارسی برگردانده بود.

این کتاب حاوی سه جستار است: «از راه‌های گوناگون به هدفی یکسان می‌رسیم»، «در باب دوستی»، «در باب سن»، دبیر مجموعه نیز یادداشتی دربارهٔ فرم جستار دارد که برای ورود به جهان مونتنی راهگشاست. در برخی از این یادداشت می‌خوانیم: «جستار در ملتقای مرزهای فلسفه و ادبیات اتفاق می‌افتد. زبان جستار ابزاری حامل برای انتقال معانی یا کیفیاتی بیرون از زبان نیست، بلکه



در باب دوستی

میشل دو مونتنی

ترجمه: لاله ذک‌ذک‌پور

ناشر: گمان

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

اتفاق است، حادثه‌ای است در زبان و فکر؛ تفکر با نوشتن، یا در حین نوشتن. جستارنویس، پیش از مواجهه، مالک ایزه مطالعه‌اش نیست، فرایند شناختش در مواجهه با ایزه رخ می‌دهد و جستار همین فرایند شناخت و با تحقق شناخت اوست؛ و او رندانه از آن در تنگ جهانی را می‌نگرد».

مونتنی در طول عمر خود بیشتر به یک سیاست‌مدار شناخته و تحسین شد تا یک نویسنده. معمولاً و مخالفت او را با حکایات بی‌پایه و اساس و شایعات شخصی در این جستارها حمل بر این نکته کرده‌اند که به سبک اصیل نویسنده ضر می‌زند و معاصران او این ادعایش را که «من خودم موضوع کتابم هستم» خودخواهانه خوانده‌اند. او در بخشی از جستار «در باب دوستی» می‌نویسد: «آن‌که را به‌ر کار ویژه‌ای با او عهدی بسته‌ایم، عیب و نقصی نمی‌جوئیم مگر از وجهی که همان کار را در خورد، من را چه به اینکه پزشک یا کارگزارم چه دینی دارند. این امر در شغل حاضر ابتدا دلوز را درون فلسفی قرار می‌دهد تا به شرح و توضیح راستای نظری و انتقادی فلسفی من بپردازد. سپس در بخش‌های مربوط به آثار دوره دوم، بحث‌های دلوز و کاتاری درباره روانکاوی، مارکسیسم و نظریات ساختارگرانه معنا از دیدگاه نظریه جدید اجتماعی و نشانه‌شناسانه‌ای معرفی می‌شوند که آنان در بسطش کوشیدند. و به نوشته‌های پژوهشگرانه درباره دلوز از این باب توجه دارد که هیچ توافقی میان پژوهشگران درباره ماهیت و سمت‌وسوی اندیشه دلوز وجود ندارد و از این‌رو، در این نوشته‌ها نکته‌های مبهم متعددی در فلسفه دلوز تشخیص داده شده است که عمدتاً به رابطه میان استنباط کلی آن از واقعیت و ذهن و کاربردهای عملی احتمالی آن مربوط می‌شوند. نویسنده در کتاب حاضره میانه‌ای را در پیش می‌گیرد. او تأکید دارد فلسفه دلوز نه آن‌قدر انتزاعی است که ارتباطش با زمینه‌های عملی اندرزها می‌دهند. من می‌گویم خودم به تجربه قابل اطلاق است.

بررسی

شرحی بجا «درباره» دلوز

متفکران نامدار بسیاری طی سال‌های اخیر در فضای فکری ایران به سرعت معرفی و هم‌زمان فراگیر و کم شدند. بی‌آنکه روحشان هم خیر داشته باشد، هیاوههای بسیاری حول «فیگور» آنها نه «اندیشه»‌شان شکل گرفت. هرچه نام فیلسوف‌ها در فضای فکری و عمومی ایران آشنا و بدیهی به نظر می‌رسد، اندیشه و فلسفه آنها غریب و ناآشناست. شاید ژیل دلوز، فیلسوف نامدار فرانسوی را بتوان سرآمد آنها دانست. ترجمه‌های مختلف از آثار او و شکل‌گیری گونه‌هایی به نام دلوزی‌ها و غیردلوزی‌ها از مهم‌ترین پیامدهای چنین فضایی بود. به همین دلیل، وجود شرح‌هایی دقیق از آرای او بیش از پیش ضروری به نظر می‌رسد. انتشارات علمی فرهنگی به تازگی کتابی «درباره» دلوز به قلم ریدار دیو منتشر کرده با ترجمه فریبرز مجیدی که این امکان را برای خوانندگان فارسی‌زبان فراهم کرده است تا با فلسفه دلوز هم به‌عنوان نظامی فلسفی و هم به‌منزله تلاشی انتقادی آشنا شوند: نظامی که شامل فلسفه‌ای است درباره ذهن و جایگاهش در واقعیت. کتاب می‌کوشد نشان دهد این فلسفه ذهن در حوزه‌های گوناگون واقعیت اجتماعی و شناخت‌شناسی کاربرد دارد و به پیدایش مجموعه‌ای از نظریات بدیع در زمینه زبان، تمایلات جنسی، هنر، سیاست، تاریخ و علم می‌انجامد. همچنین، نشان می‌دهد چه پرسش‌هایی در فلسفه دلوز درباره برخی از مستحکم‌ترین، حقاقت‌ده‌ترین و پرآمنده‌ترین باورهای مشترک ما درباره اندیشه، تجربه و واقعیت مطرح می‌شود و نتیجه می‌گیرد هدف دلوز خلق نوعی انقلاب و تغییری بنیادین در چگونگی اندیشیدن ما است. آنچه در کتاب حاضر مطرح می‌شود، از این قرار است: سیر تحول نظام فکری دلوز و اشارات ضمنی برنامه انتقادی او در حوزه‌های نظریه سیاسی، اخلاق، زیباشناسی و شناخت‌شناسی علوم انسانی.

کتاب کار دلوز را به سه مرحله جداگانه تقسیم می‌کند: در دوره نخست (یعنی از اوایل دهه ۱۹۵۰ تا حوالی ۱۹۷۰)، او موقعیتش را در مقام فیلسوف و استاد دانشگاه فرانسوی – اول به‌عنوان مورخ فلسفه و سپس به‌عنوان فیلسوفی مهم و مستقل – تثبیت کرد. او دو رساله مهم در این دوره می‌نویسد: تفاوت و تکرار (۱۹۶۸) و منطق معنا (۱۹۶۹) که مترجم به اشتباه آن را به «منطق حس» برگردانده است. در همین دوره دلوز نظریات مبتکرانه‌ای درباره زمان، زبان، نشانه‌ها و رابطه میان اندیشه و واقعیت ارائه می‌دهد. در دوره دوم (یعنی از ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰)، او همکاری فشرده و شدیدی با فلیکس گاتاری داشت. آنها به کمک یکدیگر دو کتاب بسیار مهم در زمینه نظریه اجتماعی و سیاسی نوشتند با این عنوان کلی: «سرمایه‌داری و روان‌گسیختگی». کتاب اول «ضد اودیپوس» (۱۹۷۲) و کتاب دوم «هزار فلات» (۱۹۸۰) نام داشت. جلد اول بحثی انتقادی بود درباره روانکاوی که تفسیر نشانه‌ای از نظریه اجتماعی مارکسیستی ارائه می‌داد و جلد دوم عرصه گسترده‌تری را شامل می‌شد که از نقدی بر علوم اجتماعی و انسانی معاصر نشئت می‌گرفت: مجموع مباحثی که به پرسش‌های اصلی کار اوایله دلوز درباره دلالت و رابطه میان اندیشه و واقعیت مربوط می‌شدند. دلوز

دلوز

ریدار دیو

ترجمه: فریبرز مجیدی

ناشر: علمی فرهنگی

چاپ اول: ۱۳۹۶

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



در این دوره شهرت بسیاری به دست می‌آورد و نقش یک روشنفکر مردمی را ایفا می‌کند. او و فوکو در این سال‌ها به‌عنوان نمایندگان فلسفه‌ای نیچه‌ای شناخته می‌شدند: فلسفه‌ای که به هیچ‌یک از جریان‌های دیگر فلسفی آن زمان (از مارکسیستی تا روانکاوانه و پدیدارشناسانه) وابستگی نداشت. دوره سوم نیز مرحله آخر زندگی دلوز است: از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵. در این دوره، همکاری او با کاتاری کمتر می‌شود و او سلسله کتاب‌هایی درباره هنر و حرفه فلسفه می‌نویسد: ازجمله رساله‌ای درباره لایب‌نیتس، هنر باروک و پژوهشی درباره فرانسیس بیکن. تمامی متن‌های این دوره با این پرسش مرتبط‌اند که چگونه هنر و فلسفه اعمال متوازی اندیشه و آفرینش‌اند و در عین حال متمایز با یکدیگرند. هدف کلی کتاب حاضر را می‌توان چنین خلاصه کرد: تلاشی برای فهم اینکه دلوز چگونه نوعی متافیزیک و نوعی علم‌شناسی را در کار آغازین خود به وجود می‌آورد و چگونه سپس با همکاری کاتاری این اصول متافیزیکی و نشانه‌شناختی را در حوزه یک نظریه اجتماعی کلی و صورتی به کار می‌بندد.

کتاب حاضر سیر تحول فلسفه دلوز را به ترتیب زمانی بی می‌گیرد. بنابراین نقشه کتاب به قرار زیر است: فصل نخست اختصاص دارد به اندیشه آغازین دلوز، فصول دوم تا چهارم بر کوشش‌های فلسفی مشترک دلوز و کاتاری متمرکزند و فصل پایانی نیز حاوی بحثی است پیرامون نظریه دلوز درباره فلسفه و هنر و مضامین اخلاقی بالقوه‌ای که به طور کلی از خلال فلسفه او استنتاج می‌شوند. کتاب گزارشی است از سیر فکری دلوز که مشخصاً بر دوره دوم تأکید دارد. کتاب همچنین نشان می‌دهد زمینه‌های گوناگون متعددی وجود دارند که می‌توان کار دلوز را در آنها قرار داد. نویسنده این زمینه‌ها را در سه مقوله دسته‌بندی می‌کند: ۱- موقعیت‌های بازی درون سنت فلسفی‌ای که دلوز با آنها درگیر است، خواه با دید قبول و خواه به طرز انتقادآمیز ۲- نظریه‌ها و روش‌هایی که در علوم انسانی و اجتماعی به کار برده می‌شوند از قبیل مارکسیسم، روانکاوی یا زبان‌شناسی ساختاری ۳- نوشته‌های پژوهشگرانه درباره دلوز. نویسنده در کتاب حاضر ابتدا دلوز را درون فلسفی قرار می‌دهد تا به شرح و توضیح راستای نظری و انتقادی فلسفی من بپردازد. سپس در بخش‌های مربوط به آثار دوره دوم، بحث‌های دلوز و کاتاری درباره روانکاوی، مارکسیسم و نظریات ساختارگرانه معنا از دیدگاه نظریه جدید اجتماعی و نشانه‌شناسانه‌ای معرفی می‌شوند که آنان در بسطش کوشیدند. و به نوشته‌های پژوهشگرانه درباره دلوز از این باب توجه دارد که هیچ توافقی میان پژوهشگران درباره ماهیت و سمت‌وسوی اندیشه دلوز وجود ندارد و از این‌رو، در این نوشته‌ها نکته‌های مبهم متعددی در فلسفه دلوز تشخیص داده شده است که عمدتاً به رابطه میان استنباط کلی آن از واقعیت و ذهن و کاربردهای عملی احتمالی آن مربوط می‌شوند. نویسنده در کتاب حاضره میانه‌ای را در پیش می‌گیرد. او تأکید دارد فلسفه دلوز نه آن‌قدر انتزاعی است که ارتباطش با زمینه‌های عملی اندرزها می‌دهند. من می‌گویم خودم به تجربه قابل اطلاق است.